

انتظامی با حضور نخست‌وزیر تشکیل شود و برای جلوگیری از وقایع احتمالی روز پنجشنبه تدابیری اتخاذ گردد.

یک مقام مطلع نظامی همان روز به خبرنگار ما گفت: مذاکرات این کمیسیونها که یکی از آنها کمیسیون امنیت بود قریب چهار ساعت طول کشید و پس از مذاکرات مفصل فرمان آماده باش به کلیه نواح نظامی مقیم تهران داده شد و برای حفظ نظم به فرماندهان تیپهای محافظ ناحیه تهران دستور دادند که دولت باید بشدت یا تظاهر کنندگان مقابله کند و حتی دستور تیراندازی در صورت مقابله با اصناف و بازرگانان و دانشجویان به فرماندهان مزبور صادر گردید و روز چهارشنبه نیز سخنگوی دولت در جلسه مصاحبه مطبوعاتی گفت: «دولت عقیده دارد که برای حفظ نظم و آرامش اگر جان دهها و صدها نفر نیز قربانی شود اهمیتی نخواهد داشت.»

در لای روزنامه چه بود

در همان حال که دولت مشغول مطالعه بود و فرماندهان انتظامی نیروهای مسلح را برای مقابله با وقایع احتمالی روز پنجشنبه آماده می‌کردند، اعلامیه‌های مربوط به اعتصاب عمومی نیز به طور مخفی در سراسر بازار و دانشگاه پخش می‌شد و حتی روز چهارشنبه این اعلامیه‌ها در بسیاری از منازل تهران ریخته شد و خبر اعتصاب عمومی در سراسر شهر انتشار یافت.

در آن روز دیده‌های تیزبین محیرین چراید بخوبی می‌دیدند که اعلامیه‌ها به انشاء مختلف در روز روشن پخش می‌گردید مثلاً اعلامیه لای روزنامه‌های صبح گذاشته شده بود و این روزنامه به وسیله کسانی که بظاهر روزنامه‌فروشی بودند به صاحبان دکاکین و حجره‌ها داده می‌شد و علامت هم این بود که روزنامه فروش پس از تسلیم می‌گفت: «از فردا چه خبرداری، توی این روزنامه مطالب مهمی نوشته شده است.» عده‌ای دیگر اعلامیه‌ها را در پاکت گذاشته و به شاگرد حجره‌ها می‌دادند و می‌گفتند: «به آقا بگو، این سفته را تا یک ساعت دیگر امضاء بکنند.»

جماعتی دیگر بدون سر و صدا وارد مغازه‌ها شعبه و بیخ گوش همکاران خود می‌گفتند: «فردا بازار بکن چونکه اعتصاب است.» البته کلیه این فعالیتها در مقابل چشم مأمورین انجام می‌گرفت، در حالی که مأمورین خفیه آگاهی و کلابتری بازار و فرماندار نظامی یا مراقبت هر چه تماشاگر یا لباسهای مبدل بین جمعیت گردش کرده و در صدد دستگیری پخش کنندگان این اخبار بودند در حالی که در آن دو روز بیش از دو ساعه نفر دستگیر نشدند.

همه جا سنگر گرفتند

گفته می‌شود که شب پنجشنبه عده زیادی از مأمورین فرمانداری نظامی تا صبح مشغول فعالیت بودند و تانکهای مستقر در دزبانی نیز آماده شدند تا اگر فردا وقایعی رخ دهد مورد استفاده قرار بگیرند.

بعلاوه بعد از نیمه شب از طرف فرماندهان نیروی ناحیه تهران نقاط مختلفی در حدود بازار برای

سنگربندی در نظر گرفته شد و عده‌ای از سربازان در این سنگرها موضع گرفتند. من جمله اینکه عده‌ای در بالکن واقع در دو طرف پلکان ورودی بازار یزازها مستقر گردیدند و چندین کسامیون سرباز مسلح به مسلسل‌های سبک در حدود سیزه میدان و مقابل مسجدشاه متوقف شده و نفرات زیادی نیز با تجهیزات کافی در مراکز نظامی نزدیک بازار و سیزه میدان در انتظار صدور دستور حرکت به حال آماده باش منتظر ماندند. همچنین در شب پنجشنبه از طرف دستجات موافق دولت و کسبه میدان و جنوب شهر تصمیماتی برای تظاهرات در خیابانها گرفته شد و رهبران این دسته‌ها چندین انویوس و کامیون تهیه کردند تا با استفاده از آنها در شهر به گردش در آمده و در صورت لزوم با طرفداران آقای دکتر مصدق و دانشجویان و کسبه بازار مقابله نمایند.

آیا علت گرانی دلار بود؟

با این مقدمات صبح روز پنجشنبه فرا رسید، کلیه دکانهای بازار و سیزه میدان با استثنای سه یا چهار دکان جواهر فروشی بسته شد و بازار تهران مثل ایام قتل و عزاداری غرق در سکوت و آرامش گردید. خیر تعطیل بازار سرعت در شهر پیچید و در محافل سیاسی هم با اهمیت و هم با تعجب تلقی گردید، زیرا در اثر شایعات مخالف که رواج یافته بود تصور نمی‌رفت که چنین انحطاد فکر و نظری در بازار وجود داشته باشد.

ساعت ده صبح همان روز خیرنگار ما به بازار رفت و مشاهده نمود که کلیه دکانها بسته است و مأمورین فرمانداری نظامی نیز برای باز کردن دکانین سخت مشغول فعالیت هستند. مشارالیه از یکی از صاحبان سه جواهر فروشی که باز بودند پرسید: «علت تعطیل امروز بازار چیست؟» نامبرده جواب داد: «بستن بازار دو علت دارد: یکی اینکه اولاً دلار ارزان شده و تجار ضرر می‌کنند و امروز به عنوان اعتراض به ارزان شدن دلار و پایین آمدن نرخ ناگهانی آن که موجب ضرر می‌شود دکانها را بسته‌اند و علت دیگر این است که صبح زود عده‌ای ناشناس به بازار آمده و ضمن تظاهرات گفتند که اگر بازار را نبندید، دکانها را غارت کرده و کلیه آنها را آتش خواهیم زد. این است که صاحبان مغازه‌ها از ترس بستند و به خانه‌هایشان رفتند...» تاجر مزبور هنوز حرف خود را تمام نکرده بود که یک نفر که اظهارات او را می‌شنید و پشت یکی از دکانهای بسته ایستاده بود جلو آمد و گفت:

«آقا، شما راهنمای افکار عمومی هستید و باید حقیقت را بنویسید چطور می‌شود یک دفعه همه بازار و با وجود این همه قوای انتظامی بترسند و فرار کنند و یا اینکه از ترس غارت و آتش زدن دکانها را ببینند. مگر مأمورین فرماندار نظامی نیستند یا اینکه در شهر انقلاب شده که بیم چنین وقایعی برود. حقیقت قضیه این است که طبق تصمیماتی که از طرف جامعه اصناف و بازرگانان گرفته شده بازار برای آزادی آقای دکتر مصدق و عطف توجه اولیای امور به منافع و استقلال مملکت بسته شده و بازارها چنانچه امتحان خود را یارها داده‌اند به هیچ حزب و دسته‌ای بستگی ندارند. جز اینکه آزادی و سعادت مملکت را خواهند آید...» هنوز اظهارات این آقا تمام نشده بود که یکی از مأمورین گفت: آقایان متفرق شوید، اجتماع قدغن است.

در اثر این تذکر خیرنگار ما به‌راه خود ادامه داد در حالی که گوینده جملات بالا هنوز اظهارات خود را تمام نکرده بود.

تیراندازی در دانشگاه

روز پنجشنبه برعکس محیط بازار که خالی از نشیج و تظاهرات بود در دانشگاه حرارت بیشتری بین دانشجویان مشاهده می‌شد و قیافه‌ها نشان می‌داد که باید وقایعی در پیش باشد.

ساعت هشت صبح چند نفر روزنامه‌فروش دوره‌گرد در حالی که چند روزنامه جدیداً انتشار مخالف و موافق می‌فروختند در مقابل در بزرگ دانشگاه ظاهر شده و بفروش روزنامه مشغول گردیدند.

هنوز ساعتی از این جریان نگذشته بود که دفعته‌آدمه روزنامه‌های یکی از آنان از زیر بغلش بر زمین افتاد و علاوه بر روزنامه‌ها مقادیر زیادی اعلامیه از لایبای آنها در محوطه مقابل دانشگاه در جلوی نظر مأمورین انتظامی پخش زمین شد.

این منظره بلافاصله جلب نظر مأمورین و کارآگاهان مخفی را کرد و پس از بازرسی معلوم گردید که اعلامیه‌ها را در جوف روزنامه‌ها مخفی کرده‌اند لذا پخش‌کنندگان اعلامیه‌ها بلافاصله دستگیر و مأمورین انتظامی شروع به جمع‌آوری آنها نمودند.

بطوری که خیرنگار ما اطلاع می‌دهد طی این اعلامیه که امضای عده‌ای از دانشجویان در ذیل آنها دیده می‌شد تذکر داده شده بود که:

- ۱ - دکتر مصدق هرچه زودتر آزاد شود.
- ۲ - از کلیه استادان دانشگاه رفع توقیف بعمل آید.
- ۳ - دانشجویان زندانی آزاد گردند؛ و نکات دیگری از این قبیل.

مأمورین نظامی رسیدند!

نیم‌ساعتی از جریان فوق نگذشته بود که کامیونهای مملو از سربازان با یک جیب بیسیم و چند افسر فرمانداری نظامی وارد دانشگاه شده، کلیه نقاط و زوایای دانشگاه تحت نظر مأمورین انتظامی قرار گرفت و طبق اطلاعاتی که مأمورین مخفی فرمانداری نظامی و شهرستانی داده بودند در داخل دانشگاه یازده نفر به اتهام پخش اعلامیه و اخلاف نظم به شرح زیر دستگیر شدند:

محمدعلی شریف - منوچهر ملک قاسمی - هادی هدی - قاسم مهاجر رهبر - محمد صادقیان - محمدعلی جعفری - نقی عزیزی - مهدی صلاحی - جعفر شریقی - میربهاء و بهروزباشی.

پس از دستگیری این عدد سربازان در مقابل دانشکده‌های مختلف مستقر گردیده و سه تانک شرم‌ن در میدان ۲۴ اسفند و یک تانک و پنج کامیون سرباز نیز در مقابل در بزرگ دانشگاه قرار داده شدند. همچنین برای جلوگیری از اجتماع دانشجویان، کلیه خیابانهای فرعی و پیاده‌روهای اطراف دانشگاه تحت نظر و مراقبت مأمورین انتظامی درآمده بود و از توقف عابرین جلوگیری می‌شد.

اولین زدوخورد

بالاخره اولین حادثه در چهارراه امیراکرم بدین ترتیب رخ داد: ساعت ده صبح عده‌ای قریب به پانصد نفر در چهارراه امیراکرم اجتماع کرده و شروع به تظاهرات کردند.

شماره‌های تظاهرکنندگان ابتدا فقط در مورد آزادی آقای دکتر مصدق بود ولی بعد از طرف عده‌ای غیر از دسته پانصدنفری شروع به دادن شماره‌های مخالف شد که در نتیجه مأمورین انتظامی دستور متفرق شدن داده و زدوخورد در گرفت و پاسبان شماره ۱۷۸۵ از بیم اینکه مبادا مورد حمله قرار گیرد با اسلحه خود شروع به تیراندازی نمود و در حین تیراندازی پاسبان عده زیادتری از مأمورین انتظامی به محل رسیدند و به محض پیاده شدن از کامیون تیراندازی هوایی آغاز و بشدت ادامه پیدا کرد.

در اثر تیراندازی تظاهرکنندگان به مغازه‌های مجاور از قبیل آرایشگاه و خیاطی و غیره پناه بردند و عده‌ای دیگر نیز در کوچه‌های فرعی فرار کردند و اعلامیه‌هایی را که در دست داشتند در هوا پخش کردند ولی مأمورین آنان را تعقیب کرده و در حدود یکصد نفر از ایشان توقیف و دستگیر شدند.

پس از اینکه دانشجویان دستگیر شده به اتفاق سایر توقیف‌شدگان تحویل فرمانداری نظامی داده شدند بازپرسی از آنان شروع و پس از بیست و چهار ساعت عدای از آنها آزاد و بقیه به اتفاق سایر دستگیرشدگان بوسیله قطار راه آهن به طرف خرم‌آباد حرکت داده شدند تا در قلعه فنک الافلاک زندانی شوند.

امضاء نکردند

در دنبال دستگیری دانشجویان چهار و پنج نفر از بازاریان و تجار نیز در حاشیهای خود و بی‌ادر تخطی مختلف دیگر طبق ماده پنج حکومت نظامی توقیف و به شهرستانی اعزام شدند و عده‌ای در حدود سی نفر از آنها که به طرفداری از دولت سابق شهرت داشتند شب شنبه در شهرستانی توقیف بودند و طبق اظهار پاره‌ای از مطلعین چون برای آزادی این عده مراجعاتی به فرمانداری شد لذا در جواب اظهار شد در صورتی که توقیف‌شدگان اعلامیه‌ای صادر نموده و پشتیبانی خود را در طی آن اعلام بدارند و بزودی نیز دکانها را باز کرده و به کسب و کار خود پردازند از ایشان رفع توقیف به عمل خواهد آمد والا کلبه آنها چون محرک اصلی تعطیل بازار بوده‌اند به تقاطع بد آب و هوا تبعید خواهند شد.

در اثر این پیشنهاد عده‌ای از توقیف‌شدگان که خود را در موضوع بازار بی‌تقصیر مسرفی کرده و می‌گفتند ما محرک نبودیم اعلامیه‌ای به این شرح تنظیم و تسلیم آقای فرماندار نظامی تهران کردند. اینک متن اعلامیه:

باز صحبتی از بازار

علاوه بر دستگیری عده‌ای از بازاریان سرزوی مغازه‌های بازار علامتگذاری نموده و تهدید کردند که

اگر بازار را باز نکنند از ورود صاحب مغازه‌ها به مغازه خودشان ممانعت کرده و او را به نام اختلالگر توقیف خواهند کرد. همچنین تهدید کردند که سقف بازار را بکلی خراب خواهند کرد و بطور نمونه و برای اثبات قصد تخریب در چند نقطه سقف بازار را خراب کردند و عده‌ای از بازاریان منجمده حاج محمود مانیان و حاج حسن شمسیری مؤسس و صاحب چلوکبابی شمسیری که در گوشه جنوب شرقی سبز میدان (در طبقه دوم) واقع بود با عده‌ای دیگر دستگیر و به بندر بوشهر سپس جزیره خارک که جزیره‌ای متروک در خلیج فارس و فاقد وسایل رفاهی بود تبعید گردیدند.

لازم به اظهار می‌باشد عده‌ای از بازرگانان مخالف دکتر مصدق به سردمداری محمدرضا خرازی و جمعی از گردانندگان اطاق بازرگانی اعلامیه‌ای به جانب‌داری سرانگرم فضل‌الله زاهدی تهیه و امضاء می‌نمایند که حاج محمود مانیان و حاج حسن شمسیری و جمعی دیگر از بازاریان از امضاء خودداری می‌کنند. ضمن تحقیقات و ردیابی معلوم گردیده بود که دکتر عبدالله معظمی - آخرین رئیس مجلس شورای اسلامی پیش از کودتا - را محرک اصلی اعتصاب تشخیص داده بودند و او در جو فشار و تهدید حکومت و به منظور دوری از شهر که منزلش خیابان سعدی کوچه بدایعی بود به خارج شهر به منزل برادرش فضل‌الله معظمی واقع در دوراهی یوسف‌آباد کوچه مجلسی نقل مکان کرد که با اقامتگاه من یک عرض کوچه ۱۰ متری فاصله داشت که در اقامتگاه جدید تماس بیشتر و بهتری با اشخاص داشت و اقامتگاهش خارج شهر نبود و برای مسن تسهیلات بیشتری در علاقات با دکتر معظمی فراهم شد. تهدید دولت به تخریب بازار و جرمان تظاهرات و اعتصابات و بسته شدن بازار در جراید عصر و مجلات انعکاس وسیعی داشت و امر پنهان کردنی نبود. دکتر مصدق هم در زندان اطلاع یافت و در جلسه هفتم دادگاه تجدید نظر با این سابقه و حضور ذهن به جا و بموقع تک‌تضراب بصدا درآورد و گفت:

«بازار را خراب کردند» و باز سرش را روی دستی گذاشت و چشمها را بست و خود را بخواب و چرت زد و گوشها را همچنان آماده شنیدن داشت.

اعلامیه بازرگانان و اصناف

«در چند روز قبل شایعات بی‌اساس در بازار به نام عده‌ای از تجار و اصناف انتشار یافت و چنین قلمداد نمودند که بستن بازار به عنوان اعتراض و مخالفت با دولت تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر محبوب می‌باشد. در صورتی که ما امضاء کنندگان زیرین به هیچ وجه چنین نظری نداشته و بدین وسیله پشتیبانی خود را نسبت به دولت فعلی ابراز و به اطلاع عموم اهالی می‌رسانیم که این نغمه‌های شانه‌تار جز از دهان مثنی مردم بی‌وطن که از بیگانگان الهام می‌گیرند خارج نمی‌گردد و مجدداً پشتیبانی جدی و کامل خود را تیس به دولت جناب آقای سپهبد زاهدی اعلام می‌داریم.»

اما طبق یک شایعه دیگر چند نفر از بین این عده من جمله آقایان شمسیری و مانیان حاضر به امضای اعلامیه نشده و گفته‌اند ما چون اعتقاد به دکتر مصدق داریم برای آزادی او تعطیل کرده‌ایم و قول و وعده خود را هم پس نخواهیم گرفت و در اثر همین ایستادگی و مقاومت و هم‌چنین وصول گزارشاتی دیگر که علیه ایشان

به مقامات انتظامی رسیده و آنها را محرکین اصلی اعتصاب معرفی کرده بودند دستور تبعید ایشان به بوشهر صادر شد و روز یکشنبه گذشته هر دو نفر بوسیله هواپیما به بوشهر اعزام شدند. به فرار آخرین اطلاعی که خبرنگار ما از بوشهر ارسال داشته، آقایان مزبور تحت مراقبت انتظامی روز یکشنبه وارد بوشهر شدند و در یک خانه چهار اتاقه که قبلاً برای آنها اجاره شده بود مسکن گزیده‌اند فعلاً اجازه خروج از آن منزل را ندارند ولی ممکن است بعدها بتوانند تحت مراقبت مأمورین شهرستانی هفته‌ای دو یا سه بار در شهر گردش کنند.

دانشگاه تعطیل خواهد شد!

همچنین طبق آخرین خبری که در مورد امور انتظامی دانشگاه بدست آمده است ظاهراً در جلسه‌ای که اخیراً با حضور رؤسای دانشکده‌ها و رئیس دانشگاه تهران و همچنین با شرکت رؤسای انتظامی و نمایندگان دولت و نماینده مخصوص نخست‌وزیر تشکیل شده است، پس از بحث و مشاوره در اطراف امور انتظامی دانشگاه و مدارس این طور تصمیم گرفته شده است که اگر از ظرف دانشجویان در آینده باز هم تظاهراتی صورت بگیرد که باعث اختلال نظم و رکود وضع تحصیلی آنان شود، بلافاصله دانشگاه تهران برای مدت یکسال تعطیل خواهد شد و متخلفین نیز برای همیشه از تحصیل معاف خواهند گردید.

اینگ برای تکمیل جریان امر یادداشتی را که آقای محمود ماتیان درباره جریان تعطیل و اعتصاب بازار بر اثر مراجعه اینجانب تهیه و ارسال کرده‌اند به این متن اضافه می‌کنیم.

بنام خدا

بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که بدست دربار و عوامل وابسته آن و عده‌ای از روحانیون درباری به وقوع پیوست، تا چند روز طرفداران مرحوم دکتر محمد مصدق به حالت بی‌تکلیفی درآمده و هر کدام در محل امنی مخفی بودند. تا اینکه همکاران بازاری در صدد نجات این عده برآمده و با توسل به آقای بهبهانی و وساطت ایشان جمعی از ما را به منزل آقای جعفر بهبهانی بردند و با تیسار دادستان فرماندار نظامی وقت، ملاقات دادند. فرماندار نظامی طبق معمول استقادهایی از دولت معزول و تعریفهایی از دولت تیسار زاهدی نمودند. برخی از دوستان ما خواستند صحبتی از دولت معزول نشود، چون هر لشکر شکست‌خورده را نگاهار روز می‌شناسند.

بهر حال مرخص شدیم مشروط به اینکه داخل کارهای سیاسی نشویم.

از فردای آن روز در نهضت مقاومت ملی که بوسیله دوستان مرحوم دکتر مصدق تشکیل شده بود شروع به فعالیت نمودیم و طرح یک اعتصاب عمومی در درجه اول در تهران و در صورت امکان در سراسر ایران ریخته شد و برای به ثمر رسیدن اعتصاب فعالیت زیادی از قبیل نشر اعلامیه و پخش آن بوسیله روزنامه‌فروشان که در جوف روزنامه جای داده بودند و نیز از محل سوراخهایی که در بازار جهت نهوبه و آفتاب زمستان تعبیه شده بود انجام گرفت.

بدین ترتیب که اعلامیه‌ها را روی پارچه برزنی که در چهارچوبی روی بادخورها را می‌پوشاند قرار

می‌دادیم و بوسیله طنابی که هواکشها را باز و بسته می‌کرد اعلامیه‌ها را در بازار پخش می‌نمودیم و عوامل فرمانداری نظامی برای پیدا نمودن پخش‌کنندگان هر چه فعالیت کردند نتوانستند کسی را بگیرند. اعتصاب روز ۱۳۳۲/۷/۱۶ شروع شد و کلیه بازار با استثناء چند جواهر فروشی همه تعطیل بود، جواهر فروشانی که باز نموده بودند بدلیل آن بود که از لحاظ کسبی همیشه ارتباط مستقیم با عوامل دستگاه داشتند و معاملات بعضی از آنها به صورت قاچاق انجام می‌شد. اینها با آنکه همدلی داشتند ولی نمی‌توانستند با بقیه بازاریان همگامی داشته باشند.

از طرف دیگر دستگاه دولتی و حکومت نظامی هم اعلامیه‌های شداد و غلاظی می‌داد و اطراف بازار را سنگربندی و توپ و تانک مستقر کرده بود، غافل از آنکه با خواست ملت نمی‌توان برای همیشه مقاومت کرد. چون قدرت باقیه از آن ملت است و مجریان امور می‌آیند و می‌روند. خوشحال آنها که با نام نیک از قدرت کناره‌گیری می‌کنند.

پس از اعتصاب دوستان بازاری را دستگیر نمودند ولی مرا پیدا نکردند. من که دلبدم همه دوستان را زندانی نموده‌اند به منزل مرحوم حاج سیدرضا زنجانی رفتم و از ایشان کسب تکلیف نمودم. مشارالیه موافقت کردند که خود را به فرمانداری نظامی معرفی کنم، در حقم دعا نموده و مرا از زیر قرآن رد کردند. خود را به تیسار دادستان معرفی نمودم، پس از دو روز مرا برای بازجویی بردند. اعلامیه‌ای دال بر پشتیبانی از نیکسار زاهدی و انتقاد از دولت دکتر محمد مصدق به ما دادند که امضا کنیم من و مرحوم حاج محمدحسن شمشیری از امضاء آن خودداری نموده و پشتیبانی خود را از رهبر محبوب مورد اعتمادمان دکتر محمد مصدق اعلام دانستیم.

در نتیجه دوستان امضاء کننده که اکثرأ فوت نموده‌اند آزاد شدند و ما را با طیاره به یوشهر بردند و چهار شبانه‌روز در زندان شهربانی که بسیار کثیف بود بسر بردیم. شب پنجم ساعت یک بعداز نیمه شب من و شمشیری را از خواب بیدار کرده و به اسکله منتقل نمودند و بوسیله موتور لنج به طرف جزیره خارک بردند. آسمان که نوید اذان صبح را می‌داد از ناخدای لنج آب برای وضو خواستیم، ایشان جواب دادند: مگر شما ایمان هستید. با صحبت‌هایی که با آنها کردیم ما را شناخته و محبت کردند و پس از رسیدن به خارک سه شب در اسلحه‌خانه زندانی بودیم و پس از روز سوم من و مرحوم شمشیری را در اقامتگاه فرمانده پادگان منزل دادند که تا آخرین روز تبعید یا ایشان بودیم.

پس از سه ماه هشتی به سرپرستی آقای سرهنگ جاویدپور که بسیار فرد با انضباط و خوش خلق و مسلمانی بودند جهت آزادی ما آمده بودند و درخواست آنها باز هم طرفداری از حکومت وقت بود، که با امتناع ما روبرو شدند.

در تاریخ ۱۳۳۲/۱۲/۲۷ که ششماه از تبعید ما می‌گشتت فرمانده پادگان خیر آزادی ما را دادند، ولی چون شب عیدی نمی‌خواستیم بقیه دوستان تبعیدی را تنها بگذاریم، آزادی خسود را به آنها نگفتیم و روز ۱۳۳۳/۱/۳ به وسیله موتور لنج پس از خداحافظی از بقیه دوستان عازم یوشهر شدیم. در یوشهر استقبال خوبی از طرف مردم آزاده و مبارز از ما بعمل آمد و شب را در باغی که می‌گفتند

مربوط به آقای خلیل دشتی بود پذیرایی شدیم و فردای آن روز به وسیله ماشین سواری تحت نظر دو نفر ژاندارم عازم کازرون و از آنجا به شیراز رفتیم و در باغی خارج شهر منزل نمودیم. صبح روز بعد عازم اصفهان شدیم و در راه به هر کجا می‌رسیدیم با استقبال مردم مبارز روبرو می‌شدیم.

در اصفهان یک شب مهمان دوستان اصفهانی بودیم. در مسیر جاده اصفهان - قم یک ماشین سواری ما را تعقیب می‌کرد، به ما که رسیدیم چند نفر از بازاربان از جمله مرحوم آقای حاج حسن قاسمی و مرحوم آقای حاج عباسعلی اسلامی و چند نفر دیگر بودند.

پس از خیر مقدم وضع تهران را خیلی بد و خفقان آور تشریح نمودند. به اتفاق به طرف قم و تهران حرکت نمودیم و ساعت شش بعد از ظهر ۱۳۳۲/۱/۷ به تهران رسیدیم و بکسر بفرمانداری نظامی و اطاق سپهد بخنیا راهنمایی شدیم. در این اطاق غیر از ما سرگرد مولوی هم حضور داشت.

پس از تعارفات معموله نيمسار بخنیا راز ما سؤال کردند: خوش گذشت؟ عرض کردم علاوه بر اینکه خوش گذشت ما از دستگاه تشکر هم می‌کنیم. جواب دادند تشکر برای چه؟ گفتم برای اینکه ما را به نقطه‌ای از وطن عزیزمان که تا آخر عمر موفق به دیدن آن نمی‌شدیم فرستادید و دیدیم هموطنانمان در جایی زندگی می‌کنند که نه از بهداشت خبری بود و نه از اوزاق در حد متعارف. خلاصه هیچگونه خدمتی به آنها ارائه نمی‌شد. در صورتی که جزو حدود بیست میلیون نفرات هموطن بودند.

سؤال کردند چه می‌کردید؟ جواب دادم اگر بجای دستگاه بودیم، دو نفر بازاری عامی را ایتدار کلانتری زندانی می‌کردیم و اگر باز هم داخل سیاست می‌شدند به زندان موقت یا زندان قصر می‌فرستادیم. شما ما را به آخرین ایستگاه بردید و دیدیم در مقابل حقخواهی، زجر و شکنجه و نيمید و حتی قبول شهادت زیاد کار دشواری نیست.

سپس گفتم از آنجا که ما نان تنبلی را نخورده‌ایم آقای شمشیری در آنجا شروع به سرغداری و سزیکاری کردند. از آقای شمشیری سؤال کردند شما چه می‌کردید؟ جواب دادند من مشغول تحصیل بودم، کتاب اولی را تمام کردم و کتاب دوم را تا آب پاش خواندم.

من گفتم نیمسار شما بکه شمشیری عامی تحویل دادید حالا من یک شمشیری درس خوانده تحویل می‌دهم.

در خاتمه ملاقات پیشنهاد امضاء چند خواسته رژیم از ما شد که با مخالفت ما روبرو شدند و در جواب گفته شد ما در اختیار شما هستیم و حاضریم باز هم بهر نقطه که صلاح بدانید عزیمت کنیم ولی با نصایح معمولی آنها روبرو شده و به خانه خود رفتیم.

سپس گفتند بفرماید آزاد هستید، سؤال کردیم به چه صورت؟ به همان طریق که مرحوم دکتر فاطمی بوده؟ چون در حین زندانی بودن که باید تحت حمایت زندانیان باشند. عده‌ای از شناخته شدگان نزدیک درب شهربانی بضر و شتم ایشان پرداختند.



مراور عکس زندانیان جزیره خارک که شادروان شمشیری نیز در بین آنهاست او بجرم خریداری
«قرضه ملی» و مبارزه در راه آزادی به آن جزیره تبعید شد

قهرمان میمیرد و افسانه وار
در دل ما جاودانی میشود
میشود خورشید و از آفاق دور
شعله بخش زندگانی میشود



مرحوم حاج حسن شمشیری

برگ اسناد رسمی

نوع سند و قضاوه

دفترخانه اسناد رسمی شماره ۵۶ حوزه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم - این جانب محمد حسن شمشیری دارای شناسنامه شماره ۱۳۳۱۷ از بخش ۸ تهران ساکن بخش مزبور سبزه میدان باموافقت جناب آقای دکتر محمد مصدق دارای شناسنامه شماره ۲۰۴۷ از بخش ۳ تهران متولی فعلی بیمارستان نجمیه بنائی در قسمت شمالی محوه بیمارستان مزبور احداث نموده ام که در شرف تکمیل است و منظور این جانب این است که اولاً برای خدمت بنوع و بهداشت عمومی بنای جدید ضمیمه و جزء لاینفک بیمارستان نامبرده باشد و ثانیاً همیشه در نظر بیماران بیضاغت از محل درآمد بنای جدید بعد از وضع کلیه مخارج ضروری آن هجاءاً در بیمارستان بستری و معالجه شوند بنا بر مراتب مسطور در این جانب قر به الهی الله و طلب المرضاته وقف مزید و حبس مخلصه شرعی و قانونی نمودم کلیه اعیانیه پای مستحدثه در قسمت شمالی بیمارستان مرفوم را برای بیمارستان نجمیه و تولیت وقف بعهدہ جناب آقای دکتر محمد مصدق واگذار شد و بعد از ایشان بارشد اولاد ذکور معظم له پس از بعد نسل خواعد بود و تصریح میشود همانطوریکه از بهره برداری بیمارستان نجمیه حقی برای متولی منظور نشده نسبت به بهره برداری از بنای جدید نیز حقی (بعنوان حق الترحمه و حق التولید) منظور نمیشد و این نکته مخصوصاً برای متولیان بعد از لازم الرعایه و اجراء میباشد و عین موقوفه هم بتصرف داده شده است و از لحاظ تعیین حق الثبت به یکصد هزار ریال تقویم گردید.

تاریخ بیست و ششم اسفند ماه ۱۳۳۱ مطابق چهارم شعبان ۱۳۲۵ محل امضاء
دکتر محمد مصدق - حسن شمشیری

خدا را شکر که بخارک آمدیم تا خواندن و نوشتن یاد بگیریم
 خدا را شکر که بخارک آمدیم تا خواندن و نوشتن یاد بگیریم
 خدا را شکر که بخارک آمدیم تا خواندن و نوشتن یاد بگیریم
 خدا را شکر که بخارک آمدیم تا خواندن و نوشتن یاد بگیریم
 خدا را شکر که بخارک آمدیم تا خواندن و نوشتن یاد بگیریم

شمشیری در جزیره خارک ضمن خدماتی که باهالی خارک و زندانیان
 از هر جهت مینمود از فرصت استفاده کرده و تحصیل مشغول شد
 گر اور بالا نمونه ای از خط نامبرده و شکرگزاری اوست

از خیر و نیکوئی ز ابرو و طهرت آنای محمد بن محمد
 تا فرستد ام و تمام از عهدی نگارش این بطور آید
 با کمال محراب مجلس نعمت آن خیر و نیکو کار را
 ۱۶ نزه در خط نامبرده در مدینه مستقر بنشیند
 محترم و هم طمان عزیز بنام و عابد و عرض کنم
 سید مرتضی کار نامبرده که در این است
 احمد نادر دگر مهر صدق ستم که ستم آن مجلس
 دکتر محمد نوری

آقای ترحیم از طرف جناب آقای دکتر محمد مصدق که از انتشار
 آن در روزنامه هاجلو شمیری کردند و در مسجد مجید راهم برای
 عدم انعقاد مجلس ترحیم از طرف پلیس بستند

پیوست شماره ۲ جلسه هفتم دادگاه تجدیدنظر نظامی

۱) منظور دکتر مصدق از این اشتباه عمدی که دادستان ارتش را تیمسار خواجه نوری نامید و سپس در مقام تصحیح دادستان گفت این بود:

الف: وقتی که کسی مرد نباشد (نه مرد) ناگزیر بایستی نامرد باشد.

ب: مندرجات روزنامه لوموند فرانسه حاکی از این بود که ابراهیم خواجه نوری عضو ایستلیجنت سرویس انگلستان است. دکتر مصدق با عنوان کردن این مطلب یادآور نوشته روزنامه مزبور بود.

پ: شایع بود که ابراهیم خواجه نوری به اتفاق سیدمهدی پیراسته و ابوالحسن عمیدی نوری معاون نخست‌وزیر مدیر روزنامه داد در تنظیم کیفرخواست و تنظیم لوایحی که سر تیپ آزموده قرأت می‌کرد مشارکت داشتند حتی در جلسات دادگاه از گوشه تالار آئینه سلطنت آباد از اطایح لوایح را می‌آوردند و او قرأت می‌کرد. گاهی هم به علت عدم آشنایی به خط نهی‌کنندگان گیر می‌کرد. رأی محکومیت دکتر مصدق در دادگاه بدوی را هم با همکاری این آقایان می‌دانستند.

ابراهیم خواجه نوری بعد از شهریورماه ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه جزوهای هفتگی به نام بازیگران عصر طلایی که مربوط به گردانندگان و یا زعماء دوره رضاشاه بود منتشر می‌کرد. مندرجات این جزوه‌ها شرح حال رؤسای قوم و رجال دوره رضاشاه و دست‌اندرکاران در امر سیاست بود مانند مرحوم مدرس، نصرت‌الدوله، داور و نیمورناش که همگی دستشان از این دنیا کوناه و در گذشته بودند.

این جزوه‌ها به سبب سلاست و روانی عبارات و داشتن جنبه داستانی و صورت تاریخی خوانندگان بسیاری داشت. مطالب جزوات در جهت تبرئه رضاخان و نتیجه آن تقرب نویسنده به محمدرضاشاه بود.

نامبرده از دوستان صمیمی سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر محسوب می‌شد و در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد طرف توجه بود. در رادیو به مسائل روانشناسی و در میزگرد رادیو در روزها و هفته‌های متوالی به سخنجویی می‌پرداخت. کتابی هم در روانکاوی دارد که گزیده‌تر می‌تواند بیان مکتوبات کند. در روزنامه اطلاعات نیز مقالاتی می‌نوشت. شهرت به عضویت در ایستلیجنت سرویس انگلستان داشت. رفاقت با زاهدی با مایه نویسنده‌گی و استفاده از لوازم تبلیغ حفنش بود که در مقامات عالی (که جای داشت) جای گیرد و ستاوتور گردد و مصرف شود.

سیدمهدی پیراسته از قضات دادگستری و مقارن قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز در سال ۱۳۲۶ عهده‌دار دادستانی تهران بود. پیراسته در پیوستن به مخالفین دکتر مصدق جای بیشتری برای خود در دستگاه حکومتی باز کرد. نماینده مجلس شد و میدان بدگویی به دکتر مصدق را با نمایندگی مجلس شورایی هر چه بیشتر وسیع ساخت. او وزیر کشور شد و مدتی هم استاندار خوزستان گردید. او آخر سلطنت محمدرضا شاه سفير کبير ايران در بلژیک بود که عمر خدمتگزاریش به سر رسید.

ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه داد وکیل پایه یک دادگستری از شرکت کنندگان در اعتراض به انتخابات دوره شانزدهم به همراهی دکتر مصدق مقارن تشکیل جبهه ملی با رهبری دکتر محمد مصدق بود. در فاصله کوناهی جبهه ملی را ترک گفت و از در مخالفت درآمد. در روزنامه اش از هیچ گونه عیبجویی و بدگویی به حکومت نهضت ملی مضایقه نداشت. با معاونت فضل الله زاهدی نخست وزیر اجر خود را گرفت. سخنگوی دولت بود. مصاحبه های مطبوعاتی تدارک می دید که به طور عمده در بدگویی از دولت دکتر مصدق بود. نمایندگی مجلس شورای ملی هم اعلام جرم علیه دکتر مصدق کرد.

مرد موثقی از قول پدرش تعریف می کرد که پس از کودتای ۲۸ مرداد و در جریان محاکمه دکتر مصدق که صحنه را بر کودتاچیان تنگ کرده بود در جلسه بیاز محرمانه ای سر تیب آزموده طرح از بین بردن دکتر مصدق را مطرح می کند. عمیدی نوری هم که در جلسه شرکت داشته با سرسختی در حد پرخاشگری با این نقشه مخالفت کرده و موجباتی فراهم می کند که طرح مزبور عقیم بماند. (شهرت بدو نیک هر دو را باید گفت). خود سر تیب آزموده محترف بود که الهام می گیرد و شهرت داشت که ایراهیم خواجه نوری - می دهدی پیراسته - ابوالحسن عمیدی نوری در تهیه ادعای نامه و لوایح و رأی دادگاه بدوی مربوط به دکتر مصدق همکاری دارند همان طوری که دکتر مصدق گفت میدیدیم که از اطاقی در ضلع جنوبی غربی تالار آئینه اورانی می آوردند و به دست سر تیب آزموده می دادند که مورد استفاده قرار میداد. یا یکی از مخبرین جاسوس که در دادگاه های بدوی و تجدیدنظر الگتی یافته بودیم و مخبرین هم مردمان گنجگاو می باشند تعاس پیدا کردم و در این مورد کسب اطلاع کردم او محل اطاق را نشان داد و اضافه کرد اکثر این آقایان با استفاده از صدای بلندگو از مذاکرات دادگاه یادداشت بر می داشتند و به تهیه پاسخ مبادرت می کردند و به دست سر تیب آزموده می رساندند.

دکتر مصدق به استناد نوشته روزنامه لوموند نام ایراهیم خواجه نوری را برده و دو نفر دیگر را با حروف اول نامشان پ و ع یاد کرده بود.

هشتمین جلسه دادگاه تجدید نظر نظامی

۱۳۳۳/۱/۳۱

هشتمین جلسه دادرسی دادگاه تجدید نظر نظامی مأمور رسیدگی به اتهامات آقای دکتر محمد مصدق و تیمسار سرتیپ ریاحی در ساعت ۹/۱۱ به‌امداد روز سه‌شنبه ۱۳۳۳/۱/۳۱ در سالن باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی تشکیل گردید. پس از قرائت صورت‌جلسه رسمیت جلسه اعلام گردید.

رئیس دادگاه: (خطاب به آقای دکتر محمد مصدق) بقیه دفاعیات خود را بیان نمایید.

دکتر محمد مصدق: بنده قبلاً لازم است که تشکرات خود را از مراجع می‌بایان ریاست محترم دادگاه اظهار کنم برای اینکه اجازه دادید نمایندگان غیر نظامی من هم در جلسه حضور بهم رسانند و من هر وقت که محتاج می‌شوم از آنها استفاده کنم، ولی آقا بخوبی مستحضرید که در کار دادگستری مثلاً اینکه در کار نظامی تاکتیک هست در کار دادگستری هم تاکتیک هست و هر کس آن تاکتیک را به دست آورد فایده است. خوب وقتی که نمایندگان کشوری من با من مذاکره می‌کنند یک عده افسر می‌شنوند. من از این افسران کار میدی ندیده‌ام که به کار آنها سوءظن بکنم. افسر کسی است که تابع مافوق باشد و اگر غیر از این کرد برخلاف وظیفه خود عمل کرده است. بنابراین اگر افسر تاکتیک مرا به سرتیپ آزموده داد و سرتیپ آزموده فهمید تاکتیک من چی است مرا در این دادگاه مثل گنجشک محکوم می‌کند. من از این وکلای دادگستری نمی‌توانم استفاده بکنم (دادستان از روی وجدان نمی‌توانم بگویم به سرتیپ آزموده) چندین ماده خواندم که حبس من مدرک قانونی ندارد. بدبختی من، بیچارگی من به جایی رسیده که نمی‌توانم با وکلای غیر نظامی خودم مشورت کنم این بود...

رئیس دادگاه: حضور وکلای دادگستری که اشاره فرمودید در این دادگاه‌ها به عنوان تماشاچی می‌باشند نه به عنوان مدافع. برای اینکه تصور نشود تبعیضی برای دادن کاروت ورودی وجود دارد

۱. مقصود حضور آقایان حسن صدر و علی شهیدزاده و بهرام مجذزاده وکلای تعیینی دکتر مصدق برای دفاع در مرحله مرجعی بود که در این روز با اخذ کارت به عنوان تماشاچی در سالن دادگاه حضور داشتند و دکتر مصدق به طعنه آنها را نمایندگان غیر نظامی خواند چون نتوانست در دادگاه نظامی از وکالت آنها استفاده کند

مخصوصاً دستور دادم که هر موقع آقایان نقاضا کردند به آنها کثرت داده شود. در مورد شکایتی که راجع به خارج دادگاه در ملاقات اشخاص یا خودتان فرمودید مربوط به دادگاه نیست. ملاقات با اشخاصی که در بازداشت می‌باشند تابع مقررات و فوآئینی است که تحت نظر مأمورین بازداشتگاه انجام می‌گیرد. بنابراین چون بحث در این مورد مربوط به عدم صلاحیت دادگاه نیست مطالبی که راجع به عدم صلاحیت دادگاه دارید بیان فرماید.

دکتر مصدق: مقصود بنده هم این بود که یک سر لشکر بتواند خود را در افکار عمومی تیرته کند. آقای سرنپ آزموه روزنامه مردم را پرروز در این جا ارائه داد برای اینکه همکاری مرا با حزب تسویه نلویحاً برساند و فرمود شب ۲۵ مرداد حتی یک تیر هم خالی نشده پس چطور یک اشخاصی اینقدر بی‌وجدان هستند که به عملیات آتش نسبت کودتا می‌دهند. من در این جا همچنانکه شمرده حرف می‌زنم؛ هر وقت خسته شدم نقاضای بازتستگی^۱ می‌کنم من در اینجا در آن دادگاه بدوی نامه رسمی شماره ۱۰۴۸۷ مورخ ۳۲/۶/۳۲ را (تصور می‌کنم این شماره اشتباه باشد چون فرمانداری اینقدر شماره نداشته است) که به نیمسار سپید زاهدی نخست‌وزیر نوشته شده. (به شرح زیر به دادگاه ارائه کرد).

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً بعرض میرساند سرهنگ دوم نوبخانه فتح الله لیکوھی افسر بازتسته ارتش که به دستور دکتر محمد مصدق جزء ۱۳۶ نفر افسران بازتسته شده است وضع خدمت مشارالیه به شرح زیر می‌باشد:

۱) در سوم تیرماه ۳۹ رئیس رکن ۲ لشکر ۱۰ خوزستان بوده و در اثر فعالیت‌های شاه پرمستانه مورد غضب و بعد از سی تیر به مرکز منتقلی و بالنتیجه در صورت افسران بازتسته دیم ۳۹ منظور و با وجود ۱۶ سال سابقه خدمت بازتسته شده است.

۲) در رواقیح ۹ و ۱۰ اسفند ۳۹ در نظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته به اتهام حمله به خانه دکتر مصدق مورد تعقیب قرار گرفته و غیباً قرار نامبرده صادر و متواری بود.

۳) در مدت از ۹ الی ۱۰ اسفند سال ۳۹ الی کودتا در قم به نفع شاهنشاه و دولت جناب‌عالی انجام وظیفه نموده اند.

۴) در کودتا از بیست و پنجم الی ۲۸ مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات چه قم چه شهر تهران رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته است.

۵) از ۲۵ مرداد ۳۲ الی اکنون نیز مأمورینهای خاص چه در قم چه در تهران در مورد جناب آیت الله بروجردی و ابوالفضل تولیت یا دستور اینجانب یا موقیبت انجام داده است.

۶) افسر مزبور تاکنون متجاوز از دویست هزار ریال خسارت و هزینه دو موارد بالا متحمل

۲. منظورش این بود که هر وقت خسته شد بتواند پیشنهادی چون اینستاده بیان دفاع می‌کرد. او از هر فرصت برای بی‌اعتبار کردن دادگاه استفاده می‌کرد و مسخره می‌نمود.

شده است.

۷) دو اول فروردین ۳۲ موعد ترفیع نامبرده بود که به علت پارتشسته شدن نیز از ترفیع عقب افتاده است.

۸) به منظور تشویق نامبرده و احقاق حق مستدعی است امر و مقرر فرمایید به هر نحو که صلاح و مقتضی باشد خسارت سرهنگ مزبور را جبران و چون دو سال از رفقای خود از جهت درجه عقب افتادگی دارد از فروردین ۳۰ به درجه سرهنگی یا استفاده از حقوق و مزایا مفتخر گردد و در مورد محل خدمت به سمت فرمانداری نظامی قم منصوب گردد. موکول به امر عالی است.

فرماندار نظامی تهران - سرتیپ دادستان

حالت این گزارش رسمی است که از طرف تیسار سرتیپ دادستان به رئیس دولت فعلی داده شده حال بنده نمی دانم این فتح الله لیتکوهی خلعت گرفته یا نگرفته ولی این گزارش رسمی فرماندار نظامی است. در این صورت آیا شایسته است که یک مدعی به عنوان دادستان ارشد در این دادگاه بگوید کودتایی نشده و مرا به همکاری حزب توده متهم کند. مطالبی که گفته می شود یا در روزنامه ها منتشر می شود بعضی انشائیه است و بعضی اخباریه. اگر انشائیه باشد مسئول آن مطالب گوینده و منتشر کننده در روزنامه است. اگر اخباریه است **الخبر یحتمل الصدق والكذب**. روزنامه مردم خبری منتشر کرده، اینجا خود چیزی از خود نگفته انشائیه نیست اخباریه است به منم رونوشتی از آن حکم رسیده، منم آوردم در دادگاه به عرض ریاست و دادستان رسانیده ام. دادستان محترم شما که می بینم در این جا واقعاتاً امروز - فردا میدانم چه می کنید - وظیفه بی طرفی و وظیفه یک قاضی یا وجدان را انجام می دهید گوش بدهید که در این دادگاه مرا متهم به همکاری با یکی از احزاب کرده اند، من در این مملکت ادعای استقلال اراده کرده ام و تا امروز نه با یک سیاست خارجی و نه با حزبی همکاری کرده ام، خودش کجاست؟ (منظور سرتیپ آزموده بود که غایب بود) گوش بدهید سرتیپ آزموده در این دادگاه مثل اتهامات دیگر که زده این اتهام را هم زده. جناب آقای رئیس دادگاه اینها را بردارید یادداشت کنید، نمی کنید هم نکنید حافظه تان خوبه! کودتا چیه؟ اینطور تعریف می کنند: اقدامات ناگهانی که سپاهیان برای تغییر رژیم یا دولت می کنند این عمل را کودتایی گویند گوش بدهید اگر بنخواهید تعریف بکنید تعریفش این است. بهترین کودتایی است که بدون قیل و قال و سروصدا انجام شود. همچنانکه نقشه کودتای ۲۵ مرداد روی این اصل ترسیم شده بود. من قبلاً کودتا را تصور نمی کردم. خیر ساعت ۷ عصر روز شنبه که مرا پای تلفن خواستند و گفتند کودتا می شود موجب شد که تجهیز قوا کنم. این بود که سرهنگ نصیری با چهار زره پوش آمد خیال کرد همان ۷۰، ۸۰ نفر وجود دارند وقتی که آمد دید اینجا تانک هست نه یک تانک بلکه دو تا تانک، عده هم هست. دید خوب نمی تواند غالب شود و اگر دست یکار شبرد حتماً از بین می رود. گفت دستخط را ابلاغ کنند چون نتوانستند مرا دستگیر کنند و مرا در باشگاه افسران توقیف کنند -

شد و نصیری دمش را روی کولش گذاشت و رفت. کودتای بی سروصدا بهترین کودتاهاست. آقای سرتیپ (با مکث زیاد) آزموده در خصوص اسناد من گفت که اسناد در دادستانی هست ولی آنجا جواهراتی دیده نشده. حضرت آقای رئیس دادگاه محترم شما به منزل من بارها برای انجام وظیفه تشریف آورده اید در طبقه‌ای که من بودم ۵ اطاق بود. در یکی هیئت وزیران تشکیل می‌شد. یشت او یک اطاق کوچک و دیگری اطاق انتظار و دو اطاق دیگر یکی اطاق خواب من و یک اطاق مجاور خوابم...

اخطار رئیس دادگاه: سرتیپ نصیری دمش را روی کول خود گذاشت و رفت معنی ندارد. نص صریح قانون است باید با نزاکت صحبت شود. زنگ را برداشتم که کوک کنم شما گفتید ترسیدید. شما متهم هستید آزادید. تکرار می‌کنم جلوی حرف قانونی و اظهارات قانونی شما را نمی‌گیرم. نوهین همین است که کردید به یک امیر ارتش یک فرد...

دکتر مصدق: ده بار به من خائن گفتن خائن کسی است که در دادگاه ثابت شود، من خائتم شما را به وجدانتان قسم من خائتم؟

رئیس دادگاه: در نظر دادگاه و مردم متهم است. دادستان که بر علیه شما کیفر خواست صادر کرده و این را نمی‌توان از دادستان ارتش خواست که شما را مجرم می‌داند ادعاینامه علیه شما صادر نمی‌کرد در مورد علم صلاحیت هر چه یادداشت کردید بخوانید توضیح دهید یا وکیل شما بگوید.

دکتر مصدق: معروف است نظامی سرش می‌رود، قولش نمی‌رود. گفتید آنچه را که مفید می‌دانید بگوئید. مفید بودن به تشخیص متهم است مگر اینکه منافی اخلاق باشد که شما می‌گویید نیست. بنده در یک دادگاه یک مملکت آزاد کار کرده‌ام. وکالت کرده‌ام تصدیق و کالت دارم. دم روی کول حرف عادی است منافی اخلاق نیست. سرهنگ نصیری دم ندارد. اینها مطالبی است که در دادگاه گفته می‌شود.

رئیس دادگاه: اجازه نمی‌دهم از این صحبتها بشود.

دکتر مصدق: اجازه بنهید آزادانه بگویم اگر اجازه می‌دهید بنهید والا ندهید.

رئیس دادگاه: تا امروز هر چه میل داشته‌اید گفته‌اید و کسی جلوگیری از سخنان شما نکرده است. امروز هم هر چه فرمودید گوش کردم حقیقت را نباید دگرگون کرد. من دو اعتراض کردم اول راجع به سرتیپ نصیری بود که عرض کردم نیایستی گفته شود که دمش را روی کولش گذاشت و رفت (دکتر مصدق: چشم) با تمسخر فرمودید من از زنگ می‌ترسم زنگ تزئین (دکتر مصدق: تمسخر نبود) همان طوری که قبلاً گفته‌ام آزادید هر چه برای دفاع لازم دارید بفرمایید ولی به شخصی یا کمی یا مقامی اهانت نشود (دکتر مصدق: اطاعت می‌شود) اینک بفرمایید مطالب خود را بیان کنید.

دکتر مصدق: اطاعت می‌شود بیک زحمت کیف بستن به من ماند اینکه بد نیست که آقا... به شرحی که

۴. سرلشکر جوادی خواست دل سرتیپ نصیری را به دست آورد و چابنداری و حفظ حیثیت کند و هم دم‌داری سرتیپ نصیری را تکرار کند.

۵. هر وقت رئیس دادگاه صحبت می‌کرد به گمان طولانی بودن یا تنفس احتمالی دکتر مصدق کیف را می‌بست. خلاصه بطور جدی مراقب کیف خودش و کیف من بود (به خصوص مواقعی که در مدت تنفس از او دور می‌شدم).

عرض کردم خانه مراد دید آن دو اطلاق خواب من از ۹ اسفند به بعد دو در آهین داشت. برای اینکه اگر روزی قضیه ۹ اسفند پیش بیاید و نا بخواهند به داد من برسند و من بتوانم به مقامات انتظامی اطلاع بدهم مانعی برای آنها باشد. از این رو دادم آن دو در را نصب کردند سه قفسه داشتم. یکی اسناد قدیمی و اسناد بیمارستان بود که آوردند و رد کردند در دو قفسه اطلاق انتظار مقدار زیادی دوا بود قیمت بگوریم می گویند اغراق است برای مداوای رعایا. در ۸-۱۳ کتابهایم را به دانشکده حقوق دادم و مقداری هم کتاب داشتم. این دو قفسه را غارتگران بردند ولی این دو اطلاق را غارتگران نبردند. صندوق را آمدند یا اکسیرن باز کردند دوشی را کنار گذاشتند در این اطلاق خیلی چیزها بود مال خودم مال خانم مال دخترم و اشخاصی که اسانت داده بودند بنده ۲۰ هزار تومان از بانک ملی قرض گرفتم. گفتند اگر نخست وزیر قرضه ملی نخرد می گویند چنین و چنان و پسر من یا کلفت من ۵ هزار تومان رویهم رفته ۳۰ هزار تومان قرضه ملی خریدیم. در باشگاه افسران محتاج به عینک شدم یکی از افسران وقت این عینک را آورد. این عینک را در بیمارستان امریکا برای من تهیه کردند حالا با عینک امریکایی به دادگاه نگاه می کنم. شما هم از پشت عینک امریکایی مرا می بینید^۶ اگر دادستان بیاید و امری را جرم بداند باید اقدام کند در این دو اطلاق که با درهای آهنی بسته شده. به طوری که در عکس دیده می شود هر چه بوده بردند حالا خوب حالا بنده از حضرت آقای تیمسار دادستان^۷ که هم دادستانی فرموده اند. هم رئیس بازرسی بوده آید هم با شما حرف زده ام همه چیز می دانید این توهین نیست این تعریف است. عرض می کنم اگر اشخاصی بی غرض می آیند و مقامات صلاحیتدار را دعوت می کنند که در یک اطلاق دو اطلاق وضعیت این چنین است و بیاید صورت بردارید *Indentaire* بردارید که فردا کسی مثل یک دکتر مصدق بی وجدانی متهم نکند. این صورت مجلس را امضاء می کنند. این صورت مجلس در اداره رسمی می ماند که اگر روزی یک متهمی خواست به یک کسی نسبت خلاف درستی و صداقت بدهد بگوید آقا ما آن روز *Inventaire* کردیم. من اسناد داشتم بر علیه شرکت سابق، اوراق قرضه ملی و سه هزار تومان پول نقد

۶. در زندان به من گفت در حدود بیست هزار تومان دوا بود که به رعایا داده می شد.

۷. این اولین اشاره دکتر مصدق راجع به امریکا در طول محاكمه بود. در زندان جزو صحبت های عادی می گفت همه اسناد و اوراق اساسی ام و اشیاء نفیس و اوراق قرضه ملی به دست افسران افتاد. و برای چندمین بار بطوز تکراری می گفت در باشگاه افسران گفتم عینک نیست. یک افسر رفت و آورد و در دنباله آن جمله ای را که از او شنیده بودم برای اولین بار ادا کرد. از گفت «...آمدیم با ملی کردن نفت و شیلات مسئله قرارداد ۱۹۰۷ را دور کنیم امریکا از راه رسیده».

۸. چنانکه قبلاً هم توضیح داده شده رئیس دادگاه تجدیدنظر در زمان حکومت دکتر مصدق رئیس بازرسی ارتش بود و پیشنهاداتی راجع به اصلاح وضع مالی ارتش به دکتر مصدق داده است. دکتر مصدق در بعضی مواقع جملات و عناوین و مشاغل را قاطی می کرد که ظاهر بعضی از آنها ناصحیح بود ولی در همه آنها مقاصد نهفته ای از گذشته ها و وضع حاضر محافظین وجود داشت و اشتباهات همیشه عمدی بود و با توجه به مسانعت دادگاه مطلب خود را یا طعنه و به اصطلاح با گوشه زدن بیان می کرد. این مطالب و سایر مطالبی که از نظر عبارت روان نیست بطور شفاهی و خارج از لایحه تنظیمی از طرف دکتر مصدق بیان می شد. به خصوص در برابر گفته های نامربوط سرتیپ آزموده یا بازخواست های رئیس دادگاه. این اظهارات شفاهی را من یادداشت می کردم که قسمت عمده مندرجات کتاب حاضر حاصل آن یادداشتهاست که دو نمونه ضمیمه می کنم

(اوراق مربوط به سی و سه سال پیش است؛ [۱ - ۲])

داشتم من هر وقت مأموری می‌خواست به مأموریت برود از این تنخواه گردان می‌رفت و بر می‌گشت و حساب خود را تصفیه می‌کرد. باور نمی‌کنید که سه هزار تومان پول داشتم تقریباً سه هزار تومان پول مسلم داشتم. عکسهایی که آورده بودند یک قالیچه یک ذرع و چیزی که عکس من رویش بود. قیمت در بازار کردم ۸۰۰ تومان به آورنده گفته‌ام بدهند و در وصیت‌نامه‌ام هست که بیاید بگیرد. حالا که بدون *Inventaire* اشیاء را برداشته‌اند چرا بدون صورت جلسه پس داده‌اند؟ چرا بدون صورت جلسه دادستان قبول کرده؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. دو نفر آدم داشتم متصدی کارهای من یکی هست یکی نیستا - یکی هر روز هر چیزی می‌گرفت توی دفتر وارد می‌کرد. کسی که روی کاغذهای *feuille volante* کنار می‌کرد هر کدام را می‌خواست برمی‌داشت. آنکه روی دفتر می‌نوشت هر روز می‌دیدم و پایان حساب را امضاء می‌کردم، این مرد ۳۵، ۳۶، ۳۷ سال است متصدی کار من است مرد درستی است. شما سوال کنید اینها آن روزی که آنجا رفتند چه کرده‌اند. برای اینکه روزی که رئیس بازرسی شدید وقت فرمودید "از اینها پرسید شما از اطاق مصدق این اشیاء را بردید صورت جلسه کردید؟ به دادسرا بردید صورت جلسه کردید یا نه؟ اگر فهرست دارند اینها فرشته‌اند اگر کرده‌اند کی امضاء کرده؟ صورت مجلس چه بوده؟ همین امروز *Inventaire* دارند بیاورند، اگر فردا پس فردا بیاورند قبول نیست.

در این موقع دادگاه به عنوان تنفس تعطیل و در ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه دادگاه مجدداً تشکیل گردید.

دکتر مصدق: ایراد بنده یکی تنظیم *Indemnite* است یکی اینکه چرا اموال مرا ۸ ماه است نگهداری کرده‌اند و تمام زندگی مرا فلج کرده‌اند. اگر این توقیف اموال بر طبق قانون بود چرا ممانع از شهرپانی تهران نشدند که مال مرا که از دست بعضی اشخاص گرفته بودند نگاهداری نکنند و به خانه من تسلیم نمایند. این جا

۹. دکتر مصدق در زندان گفت وقتی که روز تعطیل بنا بود کسی مأموریت برود با تشویق شود از سه هزار تومان مسیله می‌پرداختم. او تعریف کرد که سرهنگ ضرغام رئیس قند و شکر بود خوب کار می‌کرد نمی‌دانم به چه مناسبت اضرار کردند که باید برود فرماتند تیب مهیاد شود. هر چه اضرار کردم که بماند فایده نبخشید. روز جمعه آمد که خدا حافظی کند از او تشکر کردم و از رفتنش متأسف شدم سه هزار تومان به صورت پاداش دادم. این جریان مربوط به قبل از سی فبر ۲۶ بوده که وزیر دفاع نبودم.

بعدها سرهنگ علی‌اکبر ضرغام تا حوجه سر لشکری ترقی کرد وزیر گمرکات هم شد. وزیر دارایی گابینه اقبال شد و باز نسته گردید مدتی مدیر عامل شرکت انگاه گردید سکه کرد و مرحوم شد. او در مقام وزارت بعد از مصدق هم با لهجه صریحی که داشت از دکتر مصدق و کارهای او یاد خیر می‌کرد و وحشتی نداشت. البته از غضب دستگاه مضمون بود و جزو دستگاه بود. (علی‌اکبر ضرغام در دانشکده اتسری هم‌دوره من بود)

۱۰. آقای شرافتیان مباشر کارهایش بوده.

۱۱. کتابه به رئیس دادگاه.

عرض بنده این است که اگر من محکوم شدم یا متهم بودم مال من متهم نبود. این عملی که فرموده اند برخلاف قانون بوده زندگی من و خانواده مرا و وضعیت یک بیمارستانی را که متولی آن هستم به کلی فلج کردند. اینها مسائلی است که در دادگاه باید گفته شود. این است که ماده ۱۹۴ قانون می گوید متهم هر چه مفید برای خود میداند اظهار کند^{۱۲} این برای این نیست که هیئت داوران هم مکلف باشند که نقاضاهای مرا به صورت عملی در آورند. باید متهم اظهاراتش را بکند و آنچه در وضعیت خود مفید بداند اظهار بکند و دنیا به گفته های او قضاوت کند و ببیند این متهم خائن، خادم یا خنثی است. باید همه چیز گفته بشود. بنده بسیار مستحکم که آقا توجه به این مسائل فرموده اید و امکان داده اید آنچه را که مفید می دانم عرض کنم. تصور بفرمایید همه چیز بگوید موافق وجدان باشد. وجدان می گوید من قاتلم. متهم چنین حرفی نمی زند. ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش می گوید: «آنچه را که برای مدافعه مفید می داند در موقع اظهار کند» و بعد چه می گوید... «پس از آن به وکیل مدافع متهم اخطار می کند که برخلاف وجدان و قوانین نباید اظهاراتی بکند...». این وظیفه وکیل مدافع است نه متهم که در مورد برائت طبق قانون و وجدان سخن بگوید. اگر بنده من باب اینکه خدای نکرده برخلاف وجدان حرف بزنم ممکن است از گرفتاری خلاص شوم و وظیفه وکیل مدافع است که برخلاف وجدان اظهار نکند.

بنده اظهار کردم اوراق قرضه ملی را برده اند ولی این اوراق ممکن است بگویند ۱۰ تا با ۳۰۰ تا و کسری بوده است. اگر *Inventaire* می باشد مطلب صحیح بود صورت برمی داشتند و می گفتند اوراق قرضه ملی دکترا مصدق چند شماره بوده است ولی اگر *Inventaire* نشده باشد چه می توانید بگویید؟ اگر در صورت جلسه دو برگ هم بود می گفتند *Inventaire* شده است. اوراقی که باید رد شود به هر حال رد نشده است. بنده به جنابعالی لازم است این مطلب را عرض کنم که اگر مرا تبرئه بفرمائید هیچ اشتیاقی در بودن در این مملکت ندارم کما اینکه دو بار تصمیم به مهاجرت گرفته ام و پیش آمده ای شده بود نتوانستم نظر خود را اجرا کنم. اگر مرا محکوم کنند من آن کسی نیستم که در حبس بمانم و همه روز بواسطه شدت و مشقت حبس با در دست روی زانوهایم بزنم و بگویم این چه کاری بود که کرده ام؟ من مجری افکار ملت ایران بوده ام و آنچه کرده ام بر طبق نظریات ملت ایران بوده و ملت ایران بود که می خواست از دخالت های خارجی در این مملکت خود را خلاص کند. من معادن نفت را از وجود خارجی خلاص کردم. من کنسولگری های خارجی را که در مقرشان فرماندهی داشتند بستم. دیدم کار درست نمی شود ترک روابط کردم. آنها تنها نبودند بلکه هواخواهان آنها هم بودند و همکاری کردند که مرا به این روز انداختند. در آن دادگاه گفتم عفو قبول نمی کنم. این خود احترامی بود که به مقام سلطنت گذاشتم. من که خادم به مملکت بودم آیا جریم کرده بودم؟ اگر جریم نکرده بودم شرافت من اقتضا نمی کرد بیایم قبول کنم که جرم کرده ام و قبول عفو کنم. اگر گفتم قبول نمی کنم. هر وقت عفو کنند انتخار می کنم. آیا مقام بزرگی و منزلت اعلی حضرت به این حاصل می شود که خادمی را که جرم

۱۲. از ماده ۱۹۴ استفاده می کرد با اعتقاد به اینکه به گفته هایش مخصوصاً از لحاظ اموال و اوراق ارزنده اش ترتیب اثر داده نمی شود. معهذاً برمی رسوا کردن همه دست اندرکاران بارها و بارها شکستن صندوق و بردن مایهحتوی آنرا تکرار می کند.

نکرده است عفو نمایند؟ عفو مربوط به مجرمین است مربوط به آن کسانی است که بر خلاف مصالح مملکت و قوانین عمل کرده‌اند. من هر چه کرده‌ام بر طبق قوانین و مصالح مملکت کردم (با گریه) بر طبق افکار ملت مسلمان ایران کردم. ملت وطن پرست مسلمان ایران معتقد به حدیث نبوی است (با صدای بلند) که فرمود: **الْإِسْلَامُ يَفْلُوهُ وَلَا يُفْلَى** این عقیده مذهبی ماست اگر مسلمانی این عقیده اسلامیت ماست. باید ایران خود را در ردیف دول مستقل و آزاد دنیا قرار دهد. ملت شرافتمند که وطن خود را می‌خواهد هرگز راضی نمی‌شود که بیگانگان در امور او دخالت کنند. چنین ملتی حق دارد بگوید من ملت وطن پرستم و شرافتم را به هر حقارتی ترجیح می‌دهم و به شما افسران و به ما به نام افراد لایق و با احترام نگاه کند.

جناب آقای رئیس دادگاه - تیساربان محترم یک کسی حالا در هر حزبی بوده کاری کرده حالا که آقای سرنیپ خواجه نوری (بیخشد آزموده) مرا منم به همکاری یا حزب توده می‌کند باید منم حرف حقیقی و صحیح خود را بگویم. یک کسی که به انتصاب حزب توده منم بوده فرضاً او را به حمایت من منتشر کرده آیا اتوقت مملکت که ربع بودجه آن خرج ارتش و قسمتی شهر بانی می‌شود در مقابل عده‌ای ولگرد به زانو در می‌آمد. مهربی را که به حیوان می‌زنند به آتش داغ کرده‌اند و به پیشانی او زده‌اند.^{۱۳} آیا با این مهر داغ کردن کار درستی می‌کنند. متجاوز از چهل سال است که به زبان فرانسه آشنائی دارم در روزنامه‌های خارجی می‌خوانم ندیدم یک چنین تسبی را به یک ملتی بدهند به ملت افریقا هم نداده‌اند برای اینکه بگویند ملت ایران وحشی است و قادر نیست خود را اداره کند باید در کار ملت دخالت کنند و دخالت خود را مشروع قرار دهند (دکتر مصدق این عبارت را با منتهای تأثر و حرارت ادا کرد). بر فرض اگر هم مجرم بوده مگر قوه قضائیه نبود که بیایند با آهن داغ شده او را داغ کنند. این است وضع مملکت ما که با اینها می‌خواهند دخالت بیگانگان را مشروع نمایند و ایرانی را *Indigene* به دنیا معرفی کنند.

اکنون لازم می‌دانم به عرض دادگاه برسانم که برای سقوط دولت من نقشه‌هایی...

رئیس دادگاه: مربوط به صلاحیت نیست.

دکتر مصدق: آیا نگویم نخست‌وزیر بودم و هشتم و آنروز به چه ترتیب خلع بد کردند. در باره صلاحیت به آقا عرض کنم که یکی راجع به جریان قانونی است و یکی مربوط به عملیات خلاف قانون. الان راجع به جریان قانونی عرض می‌کنم و این را هم باید عرض کنم که چگونه خلع بد کردند. حالا می‌پردازم به مواد قانونی. ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد^{۱۴} دستخط اعلیحضرت را زیارت کردم. به خدای متعال اگر خلاف بگویم خدا مرا نیامرزد. این مطالبی که به من نسبت داده‌اند و مرا مشمول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و

۱۳. در روزنامه *Paris match* عکسی بود که پیشانی یکی از دانشجویان را مأمورین فرمانداری نظامی با سه‌ری که چهارپایان را داغ می‌کنند داغ زده بودند که روزنامه مزبور را دکتر مصدق به دادگاه تسلیم کرد. بعداً مجلات هفتگی ایران صحت مندرجات روزنامه مزبور را تکذیب کردند.

۱۴. دکتر مصدق از این پس از روی یادداشتهایی که از قبل تهیه شده بود به ادامه دفاع پرداخت که در اثر قطع کلام رئیس دادگاه سخنهاى جدیدی به میان می‌آمد که یادداشت می‌کرد.

کیفر ارتش کرده اند در فکر من نبوده است. مصالح کشور و مصالح اعلیحضرت که پادشاه مستقلی مثل سلاطین مستقل سلطنت کنند نظر من بوده است و هر چه جز این بگویند خلاف واقع است. آقا اگر آن دستخط آن روز ترسیده بود این وقایع نمی شد. تصمیم قطعی داشتم روز چهارشنبه به این جریانات خانمه بدم. تصور می فرمائید ارتش ملی از یک عده نعره کش مغلوب می شود؟ روز ۲۵ مرداد به قدری گرفتار بودم و توجه نداشتم نعره کش کی است. ببینید بعداً هر شبکه ای که کشف شده، یک، دو، سه یا چند نفر بیشتر نبوده اند. چند تفنگ، هفت تبر یا چند فشنگ پیدا شده آیا با سه چهار تفنگ می توانند ارتش را بخوابانند؟ اگر ارتش بتواند در برابر این قبیل جریانات بایستد نمی شود اسم آن را ارتش گذاشت. ارتش ایران قادر بود همه را سر جای خود بنشانند. در چنین روزی که بزرگ مملکت رفته هر کس به فکر خود حرفی می زند، دولت من نمی دانست این چیزها را یا گفته یا نعره کشیده اند. آیا بنده می خواستم جمهوری بشود؟ یا تشکیل شورای سلطنتی بدهم؟ اگر تشکیل شورای سلطنتی می دادم که جمهوری مورد نداشت. اگر تشکیل شورای سلطنتی نمی دادم اینها همه اش مطالبی برای نفع بیگانگان بود. می خواستم تا روز چهارشنبه مطالعه قانون اساسی یکم و بیستم قانون اساسی اجرا شدنی است یا نه؟ بهترین فرصتی بود که خودم را راحت کنم. صرفه شخصی من این بود که این دستخط را عنوان کنم ولی وقتی مطالعه کردم دیدم این دستخط برخلاف مصالح شخص اعلیحضرت صادر شده. وقتی دیدم این دستخط برخلاف مصالح صادر شده آمدند خانه مرا غارت کردند و کسانم را و همایگان را میخانمان کردند. اصل ۴۶ چه می گوید؟ طبق این اصل عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است. اصل ۲۵ چه می گوید؟ کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد. دستخطی که زیارت کردم به امضای وزیر مسئول ترسیده بود و برای عزل وزیر و وزراء دستخط صادر نمی شود. یک اصل مسلمی است که در دوره استبداد پادشاه وزیر و وزراء را عزل می کند ولی فارق مشروطیت و استبداد یعنی فرقی که بین مشروطیت و استبداد هست عزل نخست وزیر و وزیر است. طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که عیناً قرائت می شود عزل وزراء با مجلس شورای ملی است: «در صورتیکه مجلس شورای ملی با مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت معزل می شود» پس بر طبق این اصل عزل وزیر با مجلس شورای ملی است و سابقه ندارد پادشاهی نخست وزیری را عزل کنند. استعفا ممکن است. نخست وزیری خودش استعفاء بدهد ولی عزل به هیچ وجه سابقه ندارد. در باره رفتن صمصام السلطنه و آمن و ثوق الدوله که عرض شد دیگر توضیحی نمی دهم. عزل نخست وزیر با مجلس شورای ملی است. وقتی مجلس عدم رضایت از هیئت وزراء داشت یا عدم تمایل یا استیضاح از بین می رود، والا نخست وزیر می ماند. عزل را کسی می تواند بکند که در مقابل او مسئولیت داشته باشد. اگر من در مقابل شما مسئولیت نداشته باشم به چه علت می توانید مرا معزول کنید. من مسئول شما باشم می توانید مرا عزل کنید اگر پیش شما مسئولیت ندارم شما حق ندارید مرا عزل کنید. فصل ۴۴ متمم قانون اساسی می گوید: «شخص پادشاه از مسئولیت سبب است. معنی جمله اول این است اگر شخص شاه مسئول باشد باید مورد مواخذه قرار گیرد. برای بقاء سلطنت قوانین اساسی دنیا شاه را از مسئولیت سبب کرده اند و وزیر را در مقابل مجلسین مسئول قرار داده اند. فرض کنیم پادشاهی باشد

بخواهد اعتناء به قانون اساسی نکند. نتیجه این چه می‌شود؟ نتیجه بر ضرر خود شاه و هم مملکت خواهد بود. اگر شاه آمد یک نخست‌وزیر به میل و اراده خود نصب کرد هر عملی که آن نخست‌وزیر بر خلاف مصالح مملکت بکند به حساب شخص شاه تمام می‌شود. ولی اگر دخالت نکرد و مثل پادشاه انگلیس قانون اساسی را محترم شعر در عملی خلاف بشود مسئول دولت است. دولتهای بسیاری می‌آیند و می‌روند ولی آن کسی که باید بماند پادشاه مملکت است. روی این اصل گفته‌اند که پادشاه در مملکت سلطنت می‌کند نه حکومت؛ روی این اصل سلطنت را در خانواده پادشاه موروثی کرده‌اند. اگر قرار بود پسر ناخلف یک پادشاهی را که کسی نمی‌دانست چه اخلاقی دارد ندیده و نشناخته بیاورند پادشاه کنند و اگر قرار بود فرزند ناخلفی مملکت را به نیتی سوق دهد نمی‌گفتد سلطنت در خاندان یک کسی موروثی بشود. فضیلت شاه بزرگی شاه و مقام شاه در این است که مورد بغض مردم نشود. اگر شاه دخالت کرد و مجلس را آورد هر عملی که از آن مجلس صادر شود و هر دولتی که مجلس بیاورد به حساب پادشاه گذارده می‌شود. اگر بدانید بعد از عزل صمصام السلطنه تنظیم قرارداد و ثوق الدوله را مردم گردن شاه گذاشتند. شاه اگر وثوق را نیاورده بود این بلا را به سرمان نمی‌آوردند. آن موقع تصمیم مهاجرت به این علت گرفتیم. ولی احمدشاه برای اینکه خود را از اتهام برآورد از قرارداد در مهمانی لندن اسم نیاورد سلطنت را هم از دست داد. ولی بدگمانی ملت مرتفع شد. پس آنچه که عرض شد مربوط به عزل و نصب وزراء بود. الان هم سنن مشروطیت چی است؟ این است که نخست‌وزیر می‌آید و همکاران خود را دعوت کرده به شاه معرفی می‌کند. معرفی به عنوان فرمان است بسلافاصله رئیس دفتر شاهنشاهی فرمان وزراء را حاضر می‌کند و به توشیح اعلیحضرت می‌رساند. پس اصل ۴۴ که می‌گوید عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایونی پادشاه است تشریفاتی دارد. تشریفات موافقت رئیس دولت با وزیر است. وقتی که او دولت خود را معرفی نمود فرمان صادر می‌شود. وزراء چون مسئول مجلسین هستند عزل آنها طبق اصل ۶۷ متمم قانون اساسی به عمل می‌آید. جناب سرتیپ آزموده در یکی از جلسات فرمودند اگر کسی بگوید پادشاه حق عزل ندارد سرب به گلولیش باید ریخت. اینهم از کلمات قصار است.

رئیس دادگاه: از توضیحاتی که دادید در مورد عزل و نصب وزراء این نتیجه را گرفتیم که چون وزراء فقط در مقابل مجلسین مسئولیت دارند بنابراین حق عزل آنها با مجلسین است و چون در مقابل اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مسئولیتی ندارند بنابراین اعلیحضرت حق عزل آنها را ندارند. اصل ۲۸ قانون اساسی را که عیناً قرائت می‌کنم: «هر گاه وزیری بر خلاف یکی از قوانین موضوعه که به صحنه همایونی رسیده‌اند به اشتباهکاری احکام کتبی یا شفاهی از پیشگاه مقدس ملوکانه صادر نماید و مستمسک مبالغه و عدم مواظبت خود قرار دهد به حکم قانون مسئول ذات مقدس همایون خواهد بود.» در این صورت ملاحظه می‌کنید که وزراء فقط در مقابل مجلسین مسئول باشند؟

دکتر مصدق: استاد ریاست دادگاه به این اصل است. این اصل کلی است بکلی نگفته وزیر در مقابل شاه مسئول است گفته اگر وزیری بر خلاف یکی از قوانین موضوعه که به صحنه همایونی رسیده‌اند به اشتباهکاری احکام کتبی یا شفاهی... الخ قرار دهد به حکم قانون نه به حکم اعلیحضرت، مسئول ذات اقدس ملوکانه است. حالا عرض می‌کنم که این حکم تنها مربوط به شخص شاهنشاه نیست به اشخاص عادی هم

مربوط هست. اگر کسی به استناد قانونی حکم جعلی صادر کرد یا این جعل اگر به استناد سندی که جنابعالی به من داده اید باشد یعنی یک نوشته دیگری بنویسم آنوقت جنابعالی حق دارد ادعای جعل کنید و بگویید این دکتر مصدق جعل است. سند مرا جور دیگر جلوه داده و به استناد سند من یک سوء استفاده‌هایی کرده است. در قوانین یک کلیاتی داریم و یک مستثنیاتی. اصل کلی اینست که وزراء در مقابل مجلسین مسئولند. شاه از مسئولیت میراست. این کلیات است و پسر، برای اینکه اگر وزیری پیدا شود و به استناد قانونی که شاه امضاء کرده احکامی را به امضاء شاه برساند ولی طوری که وزیر جلوه داده نبوده باشد این وزیر به موجب قانون و به حکم قانون مسئول است یعنی شاه می‌تواند وزیر دادگستری را بخواهد و امر کند و بگوید کسی که مرا خواسته ضایع کند به حکم فرمانی با حکمی که منتشر کرد و بر خلاف واقع است پرو تعقیب کن. اگر کسی نسبتی به شاه داد که دستخطی بر خلاف مصالح مملکت صادر نده بنشیند و هیچ نگوید؟ پادشاه نتواند تعقیب بکند؟ این مربوط به این مورد است.

رئیس دادگاه: چنانچه مجلس در حال فترت باشد یا وضعیتی پیدا کند که دوره فترت باشد استعفای عده زیادی از وکلاء از وکالت مجلس که دیگر حد نصاب قانونی برای تشکیل مجلسین وجود نداشته باشد، و یکی از وزرای دولت مثلاً وزیر دارائی بود چه ارتش را و شهربانی را و زاندارمیری را نپردازد و عمداً یا سهواً موجبات اختلال امور مالی کشور را فراهم کند و نیروی انتظامی بواسطه نداشتن اعتبارات لازمه در حال متلاشی شدن باشد و مردی در یکی از استانها مانند پیشه‌وری بر علیه حکومت مرکزی قیام کند و نخست وزیر وقت نیز مطابق قانون حق عزل آن وزیر دارائی را چون ندارد خود نیز هم نمی‌خواهد از مقام صدارت دست بردارد یا اگر آن نخست وزیر هم صرف نظر از حب مقام نماید و استعفاء کند آیا اعلیحضرت همایون شاهنشاه بایستی ناظر این هرج و مرج و متلاشی شدن کشور باشند و از نص صریح قانون اساسی که مقرر داشته عزل و نصب وزراء به فرمان مطاع شاهانه است استفاده نکنند؟

دکتر مصدق: اولاً برای اثبات عرایض خودم که اعلیحضرت حق عزل و سب را ندارد یک مثال مربوط به خودم عرض می‌کنم و وقایع دیگری هم بوده که حضار شاهدند. در دولت خود بنده دکتر حسابی مخالف دولت بود و عده‌ای از اقراد وزارت فرهنگ را تحریک به مخالفت دولت می‌کرد. اگر اعلیحضرت حق داشتند وزیر را منقصل بکنند بنده فرمان انتصاب وزیر بعدی را امضاء می‌کردم مطابق اصل ۴۵ و بعد به امضای اعلیحضرت می‌رسانیدم و فردا دستور می‌دادم که دکتر حسابی را از وزارت فرهنگ بیرون کنند بنده پنج ماه گرفتار مخالفت دکتر حسابی بودم و همه را تحمل کردم چون هیچ راهی نداشتم چل و یوسوشان را بردارم. انتخابات تمام شد من استعفاء دادم او خانه نشین شد. چه بسیار دولتها که وزرای مخالف داشته‌اند چاره نداشته‌اند جز اینکه استعفاء بدهند و مجدداً منصوب بشوند و آن وزراء را از کار برکنار کنند سن مشروطیت است استعفاء کردم مجلسین به من رأی تمایل دادند بعد به آقای دکتر حسابی گفتم شما را به خدا می‌سیارم. یکی از دلایل قطعی این است که اعلیحضرت نمی‌توانند عزل کنند با نهایت مرحمتی که داشتند و این کار را می‌کردند. جواب فرمایشات دیگر چیزهایی که در مملکت ما هست در جاهای دیگر سابقه ندارد یعنی حضرتعالی کمتر می‌توانید یک مملکتی را اسم ببرید که ۴ سال ۵ سال مثل ایام جنگ بین‌المللی در فترت

باشد. پس این را باید در نظر گرفت توضیحات بیشتری می‌دهم و اجماع به اینکه وکلای مجلس استعفاء کسریه بودند.

استعفای وکلای مجلس قطعی نبود وقتی قطعی می‌شود که به موجب نظامنامه و آیین‌نامه خود مجلس استعفاء در جلسه علنی قرائت شود و مدت ۱۵ روز هم از آن بگذرد. اگر وکیل مستعفی استعفای خود را مسنود نکرد آنوقت مستعفی شناخته شود. وکلایی که استعفا دادند و استعفایشان قطعی نبود اگر جلسه علنی مجلس تشکیل نمی‌شد می‌توانستند بیایند و در جلسه علنی شرکت کنند و انجام وظیفه نمایند. اگر وزیر دارایی حقوق ارتش را نمی‌داد و ارتش متلاشی می‌شد وظیفه اعلیحضرت چه بود؟ وظیفه من بوسیدن دست و پایی نمایندگان بود که بیایند به او رأی عدم اعتماد بدهند که برود. این قیاس مع الفارق است. حالا اگر وزیر بود و پول به ارتش نمی‌داد آن وزیر خائن بود ارتش نمی‌توانست انجام وظیفه کند آیا مجلس هم نبود رئیس دادگاه: وکلا اگر نیامدند وضع مملکت چگونه می‌شود؟

دکتر مصدق: حالا دوره فترت است نخست وزیر باید برود پنج سال دوره فترت داشتیم حالا می‌گویم دوره فترت است و وزیر مالیه پول نمی‌دهد و نخست وزیر کاری نمی‌تواند بکند نخست وزیر استعفاء می‌دهد - استعفاء می‌دهد - استعفاء می‌دهد، شاه نخست وزیر دیگر تعیین می‌کند. نخست وزیر می‌رود پیش شاه می‌گوید وزیر مالیه خائن است درلت می‌رود.

رئیس دادگاه: پس قایل هستید اگر مجلس نباشد اعلیحضرت حق نصب شخصی را به نخست وزیری دارند؟

دکتر مصدق: این جا عزل نیست نخست وزیری اگر وزیر مالیه اش پول ندهد نخست وزیر می‌رود استعفا می‌دهد. چون مجلس نیست هر کسی را بخواهد معین می‌فرماید. در موقع فترت هر کسی را می‌خواهد تعیین می‌کند. در بودن مجلس هم چون همان طوری که ناصرالملک هم توضیح داد حکمی برای نصب نخست وزیر نیست باید خودش انتخاب کند اگر پادشاه نرسیدند (احترام نگذاشت به مجلس) نخست وزیری که معین کرد در مجلس گلی نمی‌کند و در همان رأی برنامه از بین می‌رود. ناصرالملک گفته برای اینکه کشور دچار تشتت و یحزان نشود برای نصب نخست وزیر هم باید از مجلس رأی تسایل خواست در تمام دوره اعلیحضرت همایون شاهنشاه.

رئیس دادگاه: موقعی که مجلسین وجود ندارند و چنانچه فیلاً توضیح دادم اگر امورات کشور به علت کار بعضی از وزراء مختل گردد و نخست وزیر هم حاضر به استعفاء نشود برای رفع هرج و مرج کشور اعلیحضرت همایون شاهنشاه چه تصمیمی باید اتخاذ فرمایند؟

دکتر مصدق: توضیح کوچک بنده شب ۲۵ مرداد مجلس بوده است چون موضوع در اصل مربوط به بنده است. اعلیحضرت دستخطشان ۲۲ صادر شد و آنجلال مجلس عصر ۲۵ بوده است. در موضوع خودتان شنیدم و توجه کردم فرمودید اگر یک نخست وزیری یا یک وزیری بر خلاف مصالح مملکت کار کند و مجلس نباشد، اعلیحضرت چه باید کنند؟ آقا مردم ایران یک مردم وطن پرست هستند به خدا قسم هیچ کجا مثل ایران ملت بی‌غل و غش ندارد. آنوقت اعلیحضرت یک ابلاغیه می‌دهد این نخست وزیر خائن و وزیر مالیه که

مملکت را می خواهند به این جا بکشانند. مردم می ریزند آن نخست وزیر و وزیر دارایی را از بین می برند. مردمی که به شاه مملکت معتقد باشند و بدانند که پادشاه خیرخواه اند همه پشت سرش هستند. در مجلس ۱۴ گفتم اگر اقتضا کند که مصلحت کشور در نقض ماده ای از قانون اساسی باشد من به آن رأی می دهم. قانون اساسی و وزیر و دولت همه در نفع مملکتند اگر نفع مملکت باشد وجود اشخاص بی عقیده و خائن پشتیبانی ارزش ندارد. اگر اعلیحضرت اعلام کنند که دکتر مصدق خائن است...

در ساعت ۱۲/۵ تنفی اعلام و جلسه به ساعت ۱۰:۳۰ پانزدهم آذرماه موقوف گردید.

در ساعت ۱۷/۱۵ روز سه شنبه ۱۳۳۲/۱/۳۱ جلسه هشتم دادگاه تجدیدنظر نظامی در ادامه جلسه صبح تشکیل گردید.

رئیس دادگاه رسمیت جلسه را اعلام کرد و خطاب به دکتر محمد مصدق اظهار داشت: بقیه بیانات خود را بیان نمایید.

دکتر مصدق: عرایض بنده راجع به عدم صلاحیت که به عرض دادگاه محترم رسید یک قسمتی که لازم است به عرض برسانم مربوط به قسمتی است در رأی دادگاه بنوی که نویسندگان رأی نوشته اند و اظهار عقیده کرده اند - نویسندگان رأی در آن دادگاه نوشته بودند: «طبق قانون اساسی شاه حق عزل و نصب دارد و مجلس هم حق دارد اظهار اعتماد یا عدم اعتماد خود را اعلام دارد که این حق هیچیک منافی دیگر نیست». این عین عبارتی است که آنجا نوشته شده بنده حالا به عرض دادگاه برسانم که اگر اعلیحضرت دولتی را عزل کردند مجلس هم گفت این حق با مجلس است تکلیف چیست؟ آیا اگر قانون اساسی چنین نظری داشته و چنین مطلبی در قانون بود ماده ای هم برای رفع اختلاف بین مجلس و پادشاه تعیین نمی کرد؟ اگر این اختلاف پیش می آمد آن وقت مملکت را در بحران نمی انداخت؟ بنده از آقایان داوران محترم این استدعا را دارم نویسندگان رأی را بخواهید که بگویند اینها را از روی چه مدرکی نوشته اند؟ از خودتان گفته اید که خودتان مؤسس قانون اساسی نمی توانید بشوید. شما اگر از روی قانون اساسی گفته اید طبق کدام ماده گفته اید. شما روی تعلق این حرف را زده اید و جز اینکه کشور را به یک صورت خطرناکی بیندازید و به وضع بد بکشانید کاری انجام نداده اید. خودتان از اعضای آن محکمه یکی را بخواهید خود سر لشکر قبلی اینجا نیست که از او پرسید. نویسندگان رأی را بخواهید و بگویند آقایان این را از روی چه نوشته اید؟ از آن پرسید آیا امر شاه واجب الاجراء است یا مجلس؟ اگر وسیله رفع اختلاف در قانون پیدا نشد مملکت دچار بحران می شود. در قانون اساسی فصلی مربوط به سلطنت ایران و فصلی مربوط به وزراء است در همه فصول ملاحظه فرمائید اگر چنین چیزی بود هر رأیی که در محکومیت من صادر کنید فرجام نمی دهد. بوالله نمی دهم. توجه فرمائید به اصل ۶۰ متمم قانون اساسی که می گویند: «وزراء مشول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به اموری که متحول به آنهاست حدود مسؤلیت خود را منظور دارند». و اصل ۶۱ متمم قانون اساسی: «وزراء علاوه بر اینکه به تنهایی مشول مناغل مخصوصه وزارت خود

هستند به هیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مسئول و ضامن اعمال یکدیگر ندهد. و اصل ۶۴ وزیر را نمی‌توانند احکام شقاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند. این اصل آقا صریح است که وزیر نمی‌تواند امر شاه را وسیله رفع مسئولیت قرار بدهد به امر شاه این کار را کردم. پس وزیر مسئولیتی در مقابل شاه ندارد وزیر مسئول مجلسین است و مجلسین می‌توانند وزراء را تحت مؤاخذة و محاکمه در آورند اگر جز این بود بنده مسئول پادشاه بودم در اینجا می‌بایست قید می‌شد که پادشاه و مجلسین می‌توانند وزراء را مورد مؤاخذة قرار دهند. آقا این یک کار کوچکی نیست. یکی شعبه دیوان کشور و یا رئیس اداره باشد و بیایند در این دادگاه با عظمتی که در دنیا معروف شده چنین رأی بنویسند. اینها را بخواهید و پرسید این حرفی که زده‌اند روی چه اصل بوده. اگر نیامدند اختیارات مربوطه به سلطنت و دولت را بخواهید اگر یک کلمه بود آن وقت بفرمائید نخست وزیر را شاه می‌تواند عزل کند.

ایراد بنده به صلاحیت دادگاه و آن ایراد مهم بر اساس همین قانون اساسی است که توضیحات لازمه گمان می‌کند داده شده باشد و دادرسان محترم در آنچه عرض کرده‌ام روشن شده باشند.

اعتراض دیگر راجع به عدم صلاحیت دادگاه بود یکی مربوط به ماده ۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش^{۱۵} است که به استناد این ماده کیفر خواست صادر شده و دادگاه نظامی هم تشکیل شده بنده را محاکمه می‌کنند اصل ۷۹ متمم قانون اساسی می‌گوید: «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود».

حالا دادرسان محترم به ماده ۹۴ قانون دادرسی ارتش اهمیت می‌دهید یا به اصل ۷۹ متمم قانون اساسی؟ قانون اساسی مهم است یا قانون دادرسی ارتش؟ قانون دادرسی ارتش هم قانون عادی است هم قانون ناتمام. عادی است برای اینکه مضویات مجلس شورای ملی و سنا نمی‌تواند ناقض اصلی از اصول قانون اساسی بشود. برای اینکه بخواهند قانون اساسی را نقض کنند باید مجلس مؤسسانی بیارند و نقض کنند. دلیل دوم این است که این قانون ناتمام است یعنی قانونی است که در کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی به تصویب رسیده است به مجلس شورای ملی ترفه و از ۱۳۱۸ به موقع اجراء گذارده شده نادر آزمایش اصلاحاتی بشود و به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود. پس یک قانون عادی نمی‌تواند قانون اساسی را نقض بکند و محاکمه من به هر صورت در دادگاهی که هیئت منصفه نباشد قانونی نیست. من نخست‌وزیر هم نباشم محاکمه من در دادگاه جنائی که هیئت منصفین هست باید انجام بشود. بنابراین این دادگاه به هیچ وجه صلاحیت محاکمه مرا ندارد ولو نخست‌وزیر هم نباشم.

ایراد سوم این بود که لایحه قانونی ۱۶ فروردین ۱۳۳۲ من کتاب اولی قانون دادرسی ارتش را که مربوط به تشکیلات دادگاه نظامی است و هر ماده‌ای که در تمام این قانون مخالف با آن لایحه قانونی باشد

۱۵. این ماده مربوط به صلاحیت دادگاههای نظامی نسبت به هر کسی است که از نظامی و غیر نظامی در اتهام به ارتکاب با شراکت و معاونت در جرائم مختلفه منجمه در مورد ماده ۳۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌باشد.

بی اعتبار کرده است و این دادگاه که به موجب قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شده قانونی نیست و لایحه قانونی من و ماده اختیارات من در آخر قید کرده است که پس از اینکه لوایح قانونی من به مجلس شورای ملی تقدیم شد هیچ قودای چه صلاحیت داشته یا نداشته نمی تواند لایحه قانونی مرا از عمل بپندازد. بنابراین تصویب نامه هیئت وزیران که لایحه قانونی مرا از عمل انداخته و توقیف کرده برخلاف قانون مصوبه مجلس شورای ملی است. اگر کسی بگوید که مجلس شورای ملی حق نداشته به من چنین اختیاراتی بدهد این حرف مسوخ نیست زیرا مجلس در سال ۱۳۰۰ به خود من اختیارات نام برای رفع نفص تشکیلات وزارت مالیه داد. به کمیسیون دادگستری هم حتی از دوره دوم داده شده. اصول محاکمات جزائی که امروز در عمل هست و اجرا می شود مصوب کمیونی مرکب از مشیرالدوله وعده ای از وکلای مجلس که اطلاعات فقهی و شرعی داشتند می باشد این قانون امروز از مقررات عملی است. مجلس شورای ملی به دکترا میلیبوم اختیار داد و او هم قوانینی وضع کرد که الان هم از آن قوانین استفاده می شود. آیا تا کنون لایحه قانونی من نسخ شده؟ هر دادگاهی برخلاف این لایحه قانونی تشکیل شود قانونی نیست و بقیه دارم نطقه ای تاریک نیست و مطلبی نیست که روشن نباشد. وجدانتان هر طور هست و صلاح مملکت هر طور هست رأی دهید. اینها راجع به این بود که قانون حق نمی داد نخست وزیر را از کار بپندازند. حالا وارد می شود در مواردی که خواسته اند نخست وزیر را از کار بپندازند. حالا من نخست وزیر هستم. آیا بنده دلخوشم که نخست وزیرم. ممکن است بگوئید این نخست وزیر ادعایی است چون متصرف عدوانی عملاً متصرف است ولی کسی که نخست وزیر ادعایی است اگر کارهایی را که آنها می خواستند می کردم امروز هم عملاً نخست وزیر بودم. اکنون با اجازه عرض می کنم این نخست وزیری که در مقابل شما ایستاده این نخست وزیر را چرا و چگونه خواسته اند از کار بپندازند:

نقشه اول این بود که در مراجع بین المللی یعنی شورای امنیت و دیوان بین المللی دادگستری لایحه شکست بخورد و شکست آن در مراجع بین المللی سبب شود که مردم اعتماد خود را از دولت سلب کنند و دولت خود از کار کناره نماید که چون در اجرای این نقشه موفقیت حاصل نشد اجرای نقشه دوم را بیشتر تقویت کردند. (در اینموقع دکتر مصدق گرامین خواست من ۱۵ قطره در لیوان آب ریختم و او خورد).

نقشه دوم این بود که دولت در امور اقتصادی شکست بخورد از این رو محاصره اقتصادی بلافاصله پس از خلع ید از طرف دولت انگلیس شروع شد و در وهله اول نظر این بود که از فروشی نفت ایران در هر کجا و به هر وسیله جلوگیری کنند؛ سپس پرداخت ودیعه های ارزی بانک ملی ایران در بانکهای انگلیس متوقف گردید تا دولت ایران از پرداخت بودجه کشور و مخارج دستگاه نفت عاجز پیدا کند و استعفاء دهد. فهری است اگر دولت پول نداشته باشد چنانچه قبل از ظهر فرمودید وزیر دارائی پول ندهد چه می شود؟ اگر دولت پول نداشته باید استعفاء بدهد و شرکت سابق بتواند با سهولت مسلط به نفت شود که این نقشه هم به نتیجه مطلوب نرسید و تا روزی که دولت در سر کار بود توانست از عهده پرداخت مخارج دستگاه نفت برآید و با زمینه هایی

که برای به ثمر رسانیدن اصلاحات اقتصادی فراهم شده بود می توانست در مدت خیلی خود را از عواید نفت بی نیاز نشان دهد و با نمایان شدن استعداد و لیاقت ایرانی احترام دیگران را به خود جلب کند. مگر نظر محترمانه نیست که در دوره ۱۶ گفتند ایرانی لولهنگ نمی تواند بسازد.^{۱۶} ولی ایرانی استعداد خود را طوری ثابت کرد که مورد احترام کارشناسان بین المللی شد. اگر نمی توانست حفظ کند بالاترین ننگ برای ایرانی گذاشته بود. دیدید ایرانی چطور استعداد خود را نشان داد. تعجب کردند چگونه یک مشت مهندسین ایرانی این دستگاه را حفظ کردند. ایرانی لایق است. اگر کسی بگوید نیست این شخص ایرانی نیست. اینکه در چراید ما نوشته اند از تعطیل دستگاه نفت ضرر بزرگی به مملکت رسیده و قسمتی از عواید کشور که می بایستی به مصرف مردم می رسید خرج دستگاه نفت گردیده چون نفتی از مملکت خارج نشده و باقی است ضرری به مملکت متوجه نشده و مخارج دستگاه نفت هم در مقابل هدف ملت ایران چیزی نیست که قابل باشد از آن اسمی برده بشود. شما بهتر از همه می دانید مللی که خواسته اند آزادی به دست بیاورند میلیونها نفوس خود را از دست داده اند. ما برای آزادی و استقلال فقط از عهده مخارج دستگاه نفت برآمده ایم. دولت بدون احساسات مردم قادر نبود کاری از پیش ببرد. دانایی و فهم ملت ایران سبب شد که یک گوهر گرانبهائی یک وجه غیر قابل مذاکره ای به دست آورده بود. هدف مردم ایران آزادی و استقلال کامل است که سرآمد جمیع سرمایه هاست. آن ملنی که از پرداخت قسمتی از مخارج دستگاه نفت عجز پیدا کند شایسته نیست که دم از آزادی بزند. هدف ملت ایران نه دلار بود نه لیره - هدف ملت ایران بالاتر از اینها بود - حدیث نبوی رسول اکرم فرماید *الاسلام یغلو و لا یغلی یعنی اسلام بالا می رود و غیر مسلمان نمی تواند ماقوق اسلام باشد*. این هدف هر کسی است که در ایران مسلمان باشد و وطن پرست باشد و این هدف را اجرا کند این عمل مورد تصدیق خود انگلیسها هم بود. بیرمنگام پست که در مقاله های شماره ۲۹۱ مورخ ۲ اسفند ۳۲ و ۲۹۲ مورخ ۵ اسفند ۳۲ روزنامه صدای وطن درج شده می نویسد: «انگلستان سعی می کرد بر قدرت اقتصادی خود بیفزاید و ضربتی را که از جانب ایران بر پیکرش وارد شده بود جبران نماید...» نفت نقش عمده تری هم در اقتصاد انگلیس بازی می کرد و آن این است هنگامی که خزانه داری انگلیس متدرجاً دچار ورشکستگی می شد شرکت سابق نفت سالانه مقدار معتناهی مالیات تسلیم خزانه داری مینمود ولی اکنون این مالیات بر اثر ملی شدن صنعت نفت به مقدار زیاد تقلیل یافته است. و نیز می نویسد: «اما شاید مهمترین اثری که صنعت نفت روی اقتصاد انگلیس می گذارد که سالانه مقدار مهمی ارز از راه فروش نفت به کشورهای مختلف جهان نصیب انگلیس می گردد و به گفته یکی از اقتصادپویان اگر نفت وجود نمی داشت اکنون به زحمت می توانستیم روش نجارتی خود را حفظ کنیم و زندگی اقتصادی خود را به نحو خوبی ادامه دهیم.»

این نظریه یکی از روزنامه های مهم انگلستان نسبت به نهضت ملی ایران است. با تمام تحریکاتی که بر علیه دولت اینجانب شد اگر یقین داشتند که دولت اینجانب در مقابل آن دسپای مقاومت نمی تواند بکند هرگز برای سقوط دولت به بعضی کارها مشیت نمی شدند تا دولت خود اظهار عجز و ناتوانی کند بیرمنگام پست